

قدرت متحد دولت بوروکراتیک و نظامی که به تصرف بورژوازی درآمده است بجنگند بلکه علیه بورژوازی مسلح نیز دست به نبرد بزنند. توده‌های مردم که سازمان‌نیافته و تقریباً بدون سلاح‌اند در برابر همه‌ی طبقات دیگر اجتماعی که کاملاً سازمان‌یافته و مسلح‌اند قرار دارند. این است دلیل آن که مردم تاکنون شکست خورده‌اند و باز هم شکست خواهند خورد تا اینکه دشمنان آن‌ها یا از رهگذر ایجاد تفرقه در صفوف خودشان، یا درگیری ارتش در جنگ تضعیف شوند - و یا وقوع حادثه‌یی پراهمیت مردم را وادارد دست به نبرد مرگ و زندگی زده و دشمن را با تضعیف روحیه‌اش از پا درآورند.»

(همان جا، ص. ۴۴۴)

با توجه به رویدادهای این چند روز، «کمیته امنیت عمومی»، جامعه دموکراتیک و مجمع کارگران در کلن فراخوان گردهمایی عمومی را برای ۲۰ سپتامبر در آیزر هال دادند که مارکس و دیگر اعضای هیئت دبیران روزنامه در آن شرکت داشتند. انگلس در سخنرانی درخشانی تصمیم مجلس فرانکفورت و قیام مردم شهر علیه این عمل خائنانه را گزارش داد. سپس بیانیه‌یی به تصویب رسید که در آن آتش‌بس را خیانت و نمایندگانی را که حاضر به استعفا نبودند خائن نامید. چاپ بیانیه توسط «نویه رایئیشه تسایوتنگ» به مقامات محلی بهانه داد تا روزنامه و سردبیر آن را به اتهام افترا و هتک حرمت نمایندگان تحت تعقیب قانون قرار دهند.

شاه پس از سرکوب قیام فرانکفورت ژنرال پفوتل (Pfuell) را مأمور تشکیل دولت کرد. دولت جدید متشکل از افسران ارشد ارتش بود و گرچه تظاهر به وفاداری به مجلس می‌کرد اما درصدد سازمان‌دهی و متحدکردن نیروهای ضدانقلاب بود. در شماره ۲۲ سپتامبر روزنامه مقاله تندى علیه این کودتا به چاپ رسید. دولت پفوتل در واقع جاده صاف‌کن کودتای بعدی گنت براندنبورگ و تسلط کامل ضدانقلاب بر آلمان بود. (جلد ۷، صص. ۶۴۱-۶۴۲)

دادستان علیه انگلس، ویلهلم ولف و بورگر به خاطر سخنرانی در تظاهرات و به اتهام توطئه علیه نظام اعلام جرم کرد. کاردار وزارت دادگستری در فرانکفورت «کمیته امنیت عمومی» و رهبران جامعه دموکراتیک و مجمع کارگران و نیز روزنامه را به خاطر جمع‌آوری کمک مالی برای شورشیان فرانکفورت و خانواده‌شان تحت پیگرد قرار داد. تنش در سراسر آلمان - و به‌ویژه در کلن - رو به افزایش بود. صبح روز ۲۵ سپتامبر مارکس روانه شرکت در کنگره‌ی دوم دموکراتیک شد اما جلسه بخاطر دستگیری‌های

آن روز تشکیل نشد. دولت جدید هجوم خود را آغاز کرده بود.

شاپر و هرمان بکر صبح زود دستگیر شده بودند. پلیس ویلهلم ولف را نتوانسته بود پیدا کند. کوشش مأمورین برای دستگیری مول نیز ناموفق ماند چرا که جمعیت زیادی در منزل او بودند و نتوانستند او را از دست پلیس نجات دهند.

جلسه‌ی مجمع کارگران نزدیک ظهر در هتل ایم کراتس (Im Kranz) در بازار قدیم شهر برگزار شد. مارکس در آنجا به کارگران هشدار داد دستخوش تحریک پلیس نشوند و از هرگونه حرکت پراکنده و زودرس پرهیز کنند. ساعت سه بعدازظهر همان روز جلسه‌ی جامعه‌ی دموکراتیک در آیرزهاال برگزار شد. مارکس همین هشدار را در آنجا تکرار کرد.

همان شب جمعیت زیادی در بازار قدیمی تجمع کردند. شایعه آمدن ارتش پروس پخش شده بود. کارگران با عجله شروع به برپایی سنگر کردند. اما مقامات دولتی وارد عمل نشدند چرا که بخشی از نظامیان قابل اطمینان نبودند. ولی این شرایط بهانه به دست دولت داد تا در کلن حالت فوق‌العاده اعلام کند. روز بعد (۲۶ سپتامبر) همه‌ی تجمعات و سازمان‌های دموکراتیک و کارگری ممنوع اعلام شدند. «نویه راینشه تسایونگ» و چند روزنامه‌ی دموکرات دیگر توقیف شدند. گارد شهری خلع سلاح و منحل شد. (جلد ۷، صص. ۲۴۸-۲۵۶)

اعلام وضع فوق‌العاده در کلن موجی از خشم و ناراضی را در سراسر آلمان به وجود آورد. نمایندگان جناح چپ مجلس برلین به این عمل دولت سخت اعتراض کردند. دولت مجبور شد به‌طور موقت عقب‌نشینی کند. اداره‌ی دادستانی کلن در ۲ اکتبر حالت فوق‌العاده را خاتمه داد. روز بعد جمع‌آوری حق اشتراک برای روزنامه از سر گرفته شد اما بیش از یک هفته طول کشید تا مارکس بتواند تقریباً دست‌تنها روزنامه را دوباره به راه اندازد.

انگلس و درونکه برای فرار از دستگیری و زندان به بروکسل رفتند اما در آنجا توسط پلیس دستگیر و به فرانسه فرستاده شدند. درونکه در پاریس ماند، اما انگلس پای پیاده از آنجا به سمت سوئیس راه افتاد و بعدها خاطراتش را از سیاحت‌های ماه اکتبر خویش در فرانسه به رشته‌ی تحریر درآورد که در آن از زندگی طبیعی دهقانان فرانسوی تعریف و از جهل آنان شکایت می‌کرد. انگلس بالاخره در برن مستقر شد و بلافاصله در جنبش کارگری آنجا فعالانه شرکت کرد. در عین حال تا جایی که می‌توانست برای مارکس مقاله می‌فرستاد.

مارکس در این موقع با وجود وضع مالی بد روزنامه و خودش برای انگلس پول می‌فرستاد. در نامه‌ی اوایل نوامبر خود به انگلس ضمن گزارش وضع مالی روزنامه می‌نویسد:

«ولی خیال باطلی خواهد بود اگر فکر کنی حتی یک لحظه ترا محتاج و تنها بگذارم. تو همیشه دوست من خواهی بود و اطمینان دارم تو هم همین‌طور فکر می‌کنی» (مجموعه‌ی آثار، جلد ۳۸، ص. ۱۷۹)

ویلهلم ولف پس از فرار از دست پلیس به پفالز (Pfalz) رفت اما چون مشکلات مارکس را در اداره‌ی روزنامه می‌دانست مخفیانه به کلن بازگشت و در خانه‌ی کنار اداره‌ی روزنامه ساکن شد. در نتیجه هر روز بی‌آن که لازم باشد از خیابان بگذرد، از راه حیاط خانه به اداره‌ی روزنامه می‌رفت. فرای لیگراث در این موقع به هیئت تحریریه‌ی روزنامه پیوست.

تعطیلی روزنامه و خرید دستگاه چاپ جدید وضع مالی آن را رو به وخامت برده بود. مارکس بقیه ارثیه‌ی پدری را برای راه انداختن مجدد روزنامه مصرف کرد. از ۱۲ اکتبر انتشار دوباره‌ی روزنامه با اعلام این‌که «هیئت دبیران روزنامه همان ترکیب سابق است و فرای لیگراث هم تازه به آنها پیوسته» (جلد هفتم، صفحه‌ی ۲۵۶) آغاز شد. در واقع مارکس از همان روز اول انتشار مجدد روزنامه دولت را به چالش گرفت.

رویدادهای روزهای پایانی ماه سپتامبر تنها روزنامه را دچار تلاطم نکرد. مجمع کارگران کلن هم در این شرایط سخت زیر فشار بود. شاپر در زندان به سر می‌برد و مول مجبور شده بود از دست پلیس به لندن مهاجرت کند. طرفداران گوت‌شالک از فرصت استفاده کردند و دوباره مجمع را به دست گرفتند. از آن‌جا که گوت‌شالک در زندان بود کمیته‌ی مرکزی مجمع تصمیم گرفت از مارکس دعوت کند تا مسئولیت رهبری مجمع را به دست گیرد. مارکس که قبلاً از پذیرش این مسئولیت خودداری کرده بود با وجود کار سنگین، وضع ناپایدار اقامت و پیگردهای قانونی، درخواست آن‌ها را پذیرفت.

در جلسه‌ی ۱۶ اکتبر کمیته‌ی رهبری مجمع، مارکس ضمن تشریح شرایط انقلاب در شهرهای مختلف آلمان و اتریش گفت: «دولت و بورژوازی باید بدانند که به‌رغم فشارها و پیگردهاشان همیشه افرادی پیدا خواهند شد که حاضر باشند خود را در خدمت کارگران بگذارند.» انتخاب مارکس به عنوان مسئول مجمع در نشست ۲۲ اکتبر آن‌ها به تصویب رسید. مارکس تا فوریه‌ی ۱۸۴۹ این مسئولیت را به عهده داشت. (همان‌جا، ص. ۵۹۵)

قیام اکتبر در وین

در فاصله‌ی تعطیلی روزنامه، مردم وین در روزهای ۶ و ۷ اکتبر قیام کردند. دلیل آن خشم مردم از دستور انحلال مجلس مجارستان و گماردن مرتجع شناخته شده‌ی چون یلاچیک به عنوان حاکم آنجا بود. پنجم اکتبر ارتش اتریش برای درهم شکستن انقلابیون مجارستان به کمک یلاچیک شتافت. روز بعد مردم وین بپا خاستند و مانع حرکت ارتش به سوی مجارستان شدند. پس از درگیری شدیدی با ارتش، شهر به دست مردم افتاد. امپراتور و اطرافیانش روز بعد برای دومین بار فراری شدند. از این هنگام سرنوشت مبارزه تا حد زیادی به اتحاد و سازماندهی مردم وین بستگی داشت.

مارکس در نخستین سرمقاله‌ی دور دوم روزنامه (۱۲ اکتبر) به مردم وین هشدار داد که بورژوازی می‌تواند به آنها خیانت کند. حدس مارکس درست بود. ارتجاع اتریش توانست از اختلافات ملی - از جمله اسلاوهای جنوب و بورژوازی لیبرال چک که جانب خاندان هابسبورگ را گرفتند - برای شکست انقلاب استفاده کند. رهبران انقلاب مجارستان نیز زیر فشار لیبرال‌ها و بخشی از افسران، از خود سستی نشان دادند و به کمک شورشیان وین نشتافتند.

همه‌ی نیروهای دموکرات آلمان برای کمک به قیام‌کنندگان وین اهمیت فراوانی قائل بودند. دومین کنگره‌ی سراسری دموکراتیک آلمان از ۲۶ تا ۳۰ اکتبر در برلین برگزار شد. اما نشست کنگره نه‌چندان بزرگ بود و نه کاملاً متحد. اکثر شرکت‌کنندگان فقط حاضر به فعالیت «در چارچوب قانون» بودند. بیانیه‌ی نمایندگان جناح چپ - دستر، جاکویی و سیمونز - برای بسیج مردم به تصویب نرسید. «نویه راینیشه تسایتونگ» در شماره‌ی ۲ نوامبر، در انتقاد به کنگره نوشت که درست هنگامی که سرنوشت وین و کل آلمان در معرض خطر بود، کنگره وقت خود را به بحث‌های بیهوده بر سر مسایل تشکیلاتی گذراند و فقط روز سوم نشست، بحث درباره‌ی رویدادهای وین را آغاز کرد. جناح چپ پیشنهاد برپایی یک گردهمایی در تیرگارتن برای بسیج مردم داد. بخش بزرگی از شرکت‌کنندگان به اعتراض سالن را ترک کردند. آنها هم که باقی ماندند طی بیانیه‌ی از دولت خواستند به کمک قیام‌کنندگان وین برود.

مارکس در شماره‌ی ۲ نوامبر روزنامه بیانیه‌ی کنگره را با تبخّر شگرفی جمله به جمله شکافت و نقاط ضعف آن را نشان داد. هدف مارکس در این مقاله‌ی تحلیلی آن بود که نشان دهد شعار دادن توخالی و کاربرد جملات مطمئن در بیانیه اثر چندانی نخواهد داشت. به نظر او متن باید علمی و بُرنده باشد و راه‌حل و بدیل مشخصی را نشان دهد.

در فاصله‌ی برگزاری کنگره مارکس فرصت کرد جوابی به ادعاهای فردریش هِکر دادستان کلن بدهد که در شماره‌ی ۲۸ اکتبر روزنامه چاپ شد. دیدیم که هِکر ناشر «نویه راینیشه تسایتونگ» را در ماه ژوئیه در رابطه با اعتراض روزنامه به دستگیری گوت‌شالک و آنیکه، متهم به توهین به دادستانی کرد و کوشید علیه دیران روزنامه اعلام جرم کند. اواخر سپتامبر هکر دوباره دستور داد سردبیر روزنامه و کوزف ناشر آن را دادگاهی کنند. یکی از جرائم مارکس، رهبری مجمع دموکراتیک بود. نوشته‌ی مارکس گرچه در رابطه با نقش شخصیت و رهبری در تاریخ است اما نکات پراهمیت دیگری را نیز در چارچوب طرح تفاوت‌های فلسفه‌ی آقای هکر با «نویه راینیشه تسایتونگ» باز می‌کند. در مقاله می‌خوانیم:

«فردریش هکر همه‌چیز را نتیجه‌ی سحرانگیز شخصیت‌های منفرد می‌داند؛ ما همه‌چیز را نتیجه‌ی برخوردهایی می‌دانیم که از شرایط اقتصادی سرچشمه می‌گیرند. فردریش هکر برای مطالعه "جمهوری" به ایالات متحده سفر می‌کند؛ "نویه راینیشه تسایتونگ" نبرد طبقاتی بزرگ در جمهوری فرانسه را موضوع بسیار جالب‌تری برای مطالعه می‌داند تا آنچه در جمهوری امریکا می‌گذرد؛ جایی که در غرب آن مبارزه‌ی طبقاتی هنوز وجود ندارد و در شرق آن فقط در محدوده‌ی اشکال قدیمی و آرام نوع انگلیسی حرکت می‌کند. از نظر فردریش هکر مسایل اجتماعی پی‌آمد مبارزات سیاسی است، از دیدگاه "نویه راینیشه تسایتونگ" مبارزات سیاسی صرفاً تظاهر برخوردهای اجتماعی است. فردریش هکر می‌تواند جمهوری خواه خوب طرفدار پرچم سه رنگ زیبایی باشد؛ مخالفت واقعی "نویه راینیشه تسایتونگ" [با رژیم] تنها با پرچم سه رنگ آغاز می‌شود» (جلد ۷، ص. ۴۸۸)

مارکس در شماره‌ی ۲ نوامبر علاوه بر نقد بیانیه‌ی کنگره، نقدی هم بر مقاله‌ی ۲۹ اکتبر روزنامه‌ی رفرم در پاریس نوشت. نویسنده‌ی مقاله «رفرم» ضمن ارزیابی طبقاتی از انقلاب فوریه و قدرت‌گیری بورژوازی، به خاطر طرح مسئله‌ی طبقات از خوانندگان خود عذرخواهی می‌کند و می‌نویسد: «از این که ناچاریم صحبت از طبقات و اختلافات نفرت‌انگیز و سنگدلانه کنیم بسیار متأسفیم، اما این اختلافات وجود دارند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.» مارکس در جواب می‌نویسد:

به عبارت دیگر نشریه‌ی «رفرم» تا به حال با خوش‌بینی جمهوری خواهانه‌ی

خود، افراد جامعه را صرفاً به صورت "شهروند" می‌دید، اما واقعیات تاریخی چنان او را زیر فشار قرار داده که تقسیم "شهروند" به "بورژوا" و "پرولتاریا" را دیگر با هیچ زورزدنِ ذهنی نمی‌تواند نادیده بگیرد» (همان‌جا، ص. ۴۹۴)

مارکس سپس در انتقاد به این دیدگاه نشریه‌ی «رفرم» که فکر می‌کند «استبداد بورژوازی در ماه فوریه شکسته شد» و بورژوازی با گشودن چشمان خود خواست‌های خود را با خواست‌های مردم یک‌سان کرد، می‌نویسد:

«قضاوت نشریه‌ی "رفرم" درباره‌ی انقلاب فوریه هنوز پایه در نطق‌های آن ماه دارد، [درحالی‌که] انقلاب فوریه نه تنها استبداد بورژوازی را درهم نشکست بلکه آن را کامل کرد. [در این انقلاب] سلطنت، این آخرین هاله‌ی فئودالی که پرده‌ی ساتر حاکمیت بورژوازی بود، کنار رفت و حاکمیت سرمایه به‌طور عریان آشکار شد. در انقلاب فوریه، بورژوازی و پرولتاریا [با هم] علیه دشمن می‌جنگیدند. به محض آن‌که دشمن مشترک از میان برده شد، تنها دو طبقه‌ی متخاصم در صحنه ظاهر شدند و نبرد تعیین‌کننده میان آن دو ناگزیر آغاز شد. ممکن است کسانی بپرسند که اگر انقلاب فوریه حاکمیت بورژوازی را کامل کرد چرا بورژوازی به طرفداری از سلطنت بازگشت؟ توضیح این مطلب خیلی ساده است. بورژوازی دوست داشت به زمانی برگردد که گرچه حاکمیت داشت اما مسئولیت آن را نمی‌پذیرفت؛ آن هنگام که قدرتی عروسکی به جای آن میان بورژوازی و مردم عمل می‌کرد و نقش میانجی حاکمیتش را بازی می‌کرد. زمانی که گویی بورژوازی، بلاگردان تاج بر سری داشت و هر وقت پرولتاریا بورژوازی را نشانه می‌گرفت، ضربه‌اش به جای آن که به بورژوازی وارد شود به او وارد می‌شد و هر وقت این بلاگردان در دسر ایجاد می‌کرد و می‌خواست خود را به قدرت بلامنازع تبدیل کند، بورژوازی می‌توانست دست به دست پرولتاریا دهد و علیه او قد علم کند. بورژوازی از شاه می‌توانست چون برق‌گیر استفاده کند تا خود را از گزند (رعد و برق) توده‌های مردم در امان نگاهدارد. و از مردم چون برق‌گیر استفاده می‌کرد تا از گزند شاه در امان بماند.» (همان‌جا، ص. ۴۹۴)

مارکس سپس نشریه را از آن جهت مورد نقد قرار می‌دهد که گرچه به وجود تضادهای

طبقاتی اذعان کرده اما ریشه‌های این تضادها را تشخیص نمی‌دهد. «تضادهای طبقاتی بنیان اقتصادی دارند و مبتنی بر شیوه‌ی تولید مادی و شرایط تجاری ناشی از آن هستند. نشریه‌ی «رفرم» برای جابجایی این تضادها و حذف آن‌ها راه بهتری نمی‌شناسد جز نادیده گرفتن بنیان واقعی آن‌ها یعنی همین شرایط مادی و عقب‌نشینی به رؤیاهای مه‌آلود ایدئولوژی جمهوری-خواهانه، یا به عبارتی به دوران شاعرانه‌ی ماه قوریه؛ دورانی که با رویدادهای ماه ژوئن [در پاریس] با خشونت دور انداخته شد.» (ص. ۴۹۵)

مارکس در جواب نشریه‌ی «رفرم» که تمام این اختلافات و تضادها را به اغتشاش فکری و کج‌روی‌های معنوی نسبت می‌دهد، می‌نویسد:

«اما این ایده‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ از روابط اجتماعی. و سرچشمه‌ی این روابط اجتماعی در کجاست؟ در شرایط مادی و اقتصادی زندگی این طبقات متخاصم.» (همان‌جا)

روز سوم نوامبر، در برابر انتقاد «کلینشه تسایتونگ» از «نویه راینیشه تسایتونگ» درباره‌ی روند انقلاب و شکست آن، مارکس مقاله‌ی نوشت که در آن پس از اشاره به دیدگاه «نویه راینیشه تسایتونگ» نسبت به بورژوازی پس از وقایع ژوئن پاریس و نقل قول از شماره ۱۲ اکتبر روزنامه که «بی‌اعتمادی بورژوازی به طبقه‌ی کارگر اگر هم موجب شکست انقلاب نشود لاقلاً مانع پیشرفت آن می‌شود»، می‌نویسد:

«ما از شکست انقلاب در وین متعجب نشدیم. این وضع فقط ما را بر آن می‌دارد که هرگونه مذاکره با بورژوازی را که معیار آزادی برای او همانا آزادی تجارت است قطع کنیم... بنابراین ما هیچگاه انقلاب در وین را تضمین نکردیم. شکست این انقلاب برای ما تعجب‌آور نیست. این فقط ما را مطمئن می‌کند که هیچ صلح و آشتی با بورژوازی امکان‌پذیر نیست.» (ص. ۴۹۶)

چند روز پس از پایان کنگره‌ی دموکراتیک در برلین، ارتجاع توانست قیام وین را در هم بشکند. روز ۶ نوامبر مارکس در جلسه‌ی کمیته‌ی مجمع کارگران کلن خبر سقوط وین را به اطلاع شرکت‌کنندگان در جلسه رساند. لِسْنِر (Lessner) از اعضای انجمن که در این جلسه حضور داشت بعدها در خاطرات خود نوشت:

«مارکس خبر محاکمه رابرت بلوم در دادگاه صحرایی و تیرباران او را در وین به اطلاع حضار رساند. سکوت غم‌انگیزی جلسه را فراگرفت. مارکس در حالی که اشک می‌ریخت پشت تریبون رفت و خبر رسیده از وین را خواند. خبر برای همه وحشتناک و تکان‌دهنده بود. گویی توفانی در سالن برپا شده بود.»^{۵۵}

مارکس در مقاله‌ی «پیروزی ضدانقلاب در وین» که یک روز پس از سقوط وین به چاپ رسید، از خیانت بورژوازی به قیام‌کنندگان وین با خشم یاد می‌کند و پس از نام بردن محافل چون مجلس سلطنتی، شورای شهر و گارد ملی و حمله‌ی جمعی آن‌ها به انقلاب مردم وین می‌پرسد: این‌ها «به کدام اقشار اجتماعی وابسته‌اند؟ به بورژوازی.» اما تفاوت میان شیوه‌ی عمل بورژوازی فرانسه و آلمان چیست؟

«بورژوازی فرانسه پس از آن که همه‌ی موانع حاکمیت خود را از میان برداشت سرکردگی ضدانقلاب را به دست گرفت. اما بورژوازی آلمان پیش از آن که حتی شرایط لازم برای آزادی‌های مدنی و حاکمیت خود را تضمین کند تسلیم طلبانه به ملتزمین رکاب سلطنت مطلقه و فئودالیسم پیوست. بورژوازی فرانسه نقش دیکتاتور را بازی کرد و ضدانقلاب خودش را انجام داد؛ بورژوازی آلمان چون برده عمل می‌کند و برای دیکتاتورهای خویش ضدانقلاب را به اجرا می‌رساند. بورژوازی فرانسه پیروز شد تا مردم را تحقیر کند؛ بورژوازی آلمان خود را تحقیر می‌کند تا از پیروزی مردم جلوگیری کند. تاریخ منظری شرم‌آورتر و رقت‌بارتر از بورژوازی آلمان به خود ندیده است.»

ص. ۵۰۴)

به دنبال آن مارکس برخوردهای خائنه و بزدلانه‌ی بورژوازی را در جریان قیام اکتبر یک به یک برمی‌شمرد و آن‌ها را محکوم می‌کند. سپس به تحلیل پیروزی‌های اولیه‌ی انقلاب در ماه‌های فوریه و مارس و شکست‌های بعدی آن از ماه ژوئن به بعد و نقش بورژوازی در این تحولات پرداخته و می‌نویسد:

«نیروهای مسلح در ماه‌های فوریه و مارس در همه جا شکست خوردند. چرا؟ چون تنها حکومت‌های [ارتجاعی] را نمایندگی می‌کردند. پس از ماه ژوئن، ارتش از آن جهت در همه جا پیروز شد که بورژوازی در عین حال که رهبری رسمی جنبش انقلابی را حفظ کرده بود و دست به اقدامات نیم‌بندی

می‌زد که در شرایط موجود چاره‌ی جز شکست نداشت، [اما] در همه جا به تفاهم پنهانی با ارتش رسیده بود.» جلد ۷، ص. ۵۰۴

مارکس شکست انقلاب در وین را پرده‌ی دوم ماجرای هجوم ضدانقلاب پس از شکست انقلاب پاریس در ماه ژوئن می‌بیند و حدس می‌زند که پرده‌ی سوم آن در برلین خواهد بود. حدسی که دقیقاً درست از آب در آمد. به همین دلیل در دنباله‌ی مقاله امید خود را به ابتکار و عمل انقلابی مردم فرانسه می‌بندد و نتیجه می‌گیرد که مشاهده‌ی ماهیت آدمخوار ضدانقلاب و فداکاری مردم «ملت را قانع خواهد کرد که برای کوتاه کردن، ساده و فشرده کردن دوره‌ی تقلا‌ی مرگ جنایت‌بار جامعه‌ی کهن و دردهای زایمانی خونین جامعه نوین، تنها یک راه وجود دارد و آن هم ترور انقلابی است.» (همان‌جا، ۵۰۵-۵۰۶)

تجربه‌ی شکست باز هم به مارکس نشان داد که برای جلوگیری از ادامه‌ی جنایات ضدانقلاب به برقراری قدرت واقعی انقلابی نیاز است.

کودتا در برلین

همان‌گونه که مارکس پیش‌بینی کرده بود، شکست قیام اکتبر در وین نیروهای ارتجاعی در برلین را تشویق کرد تا با قاطعیت عمل کنند. روز اول نوامبر فردریک ویلیام چهارم پادشاه پروس ژنرال پفوتل را معزول و گنت براندنبورگ، ضدانقلابی سرسخت و شناخته‌شده، را مأمور تشکیل کابینه کرد. روز نهم نوامبر فرمان شاه مبنی بر انتقال مجلس ملی از برلین به شهرک براندنبورگ صادر شد. این کار سرآغاز کودتایی بود که بالاخره به انحلال مجلس انجامید.

مارکس به کمک یاران خود و از طریق «نویه راینیشه تسایتونگ» کارزار همه‌جانبه‌ی را برای بسیج مردم علیه ضدانقلاب آغاز کرد. سرمقاله‌ی ۹ نوامبر او در پاسخ به روزنامه‌ی ارتجاعی و دولتی «نویه پروسیشه تسایتونگ»، با عنوان «بحران در برلین»، چکیده‌ی اوضاع سیاسی آن روزها و تضادهای میان مجلس و شاه را چنین می‌شکافت: «شاه، به قول «نویه پروسیشه تسایتونگ» به درستی بر «وسیع‌ترین پایه‌های حق موروثی» خویش «به لطف پروردگار» قرار دارد.

از سوی دیگر، مجلس ملی، از آن جا که هدفش پایه‌گذاری و ایجاد [قانون اساسی] است، هیچ پایه‌ی ندارد.

«پس، دو قدرت عالی [در برابر هم ایستاده‌اند].
 «حلقه‌ی رابط این دو [نیز] آقای کمپاوزن و تئوری سازش اوست.»
 «هنگامی که این دو قدرت دیگر نتوانند سازش کنند، به دو قدرت متخاصم بدل می‌شوند. شاه حق دارد مجلس را به مبارزه بطلبد. مجلس نیز حق دارد شاه را به مبارزه بطلبد. [در این صورت] حتی بیشتر از آن طرفی است که قدرت بیشتری دارد. قدرت در مبارزه محک می‌خورد. پیروزی محک مبارزه است. هر یک از دو طرف قدرت فقط با پیروزی خود می‌تواند ثابت کند که حق به جانب اوست و با شکست خود ثابت کند حق به جانب او نیست.
 «شاه، تا حال شاه مشروطه نبوده است [بلکه] شاه مطلقه‌ی بوده است که نه یا علیه حکومت مشروطه تصمیم می‌گیرد.»
 «مجلس [نیز] تا حال مجلس مشروطه نبوده است، [بلکه] سازنده‌ی قانون اساسی است. مجلس تاکنون کوشیده قانون اساسی [حکومت قانونی] را تدوین کند و می‌تواند کوشش‌های خود را ادامه دهد یا متوقف کند.
 «هم شاه و هم مجلس به‌طور موقت و با اکراه به تشریفات قانونی تن دادند.»
 «پافشاری شاه به تشکیل دولت براندنبرگ که خواست او و در مخالفت با اکثریت اعضای مجلس است، خواست پادشاهی مطلقه است.»
 «جسارت مجلس... در جلوگیری از تشکیل کابینه براندنبرگ، جسارت مجلسی مطلقه است.»
 «هم شاه و هم مجلس علیه قواعد و رسوم قانون‌گرایی، مرتکب گناه شده‌اند.»
 «شاه و مجلس هر دو به جایگاه اولیه‌ی خود عقب‌نشینی کرده‌اند؛ شاه آگاهانه و مجلس ناآگاهانه.»
 «شاه دست بالا را دارد.»
 «حق از آن کسی است که قدرت دارد.»
 «لفاظی‌های قانونی از آن کسی است که قدرت ندارد.» (جلد ۸، مجموعه‌ی آثار، صص. ۴-۳)

چند روز بعد - ۱۲ نوامبر - مارکس مقاله‌ی «ضدانقلاب در برلین» را انتشار داد. نوک تیز حمله، متوجه دربار، براندنبرگ رئیس دولت جدید و نمایندگان دست‌راستی مجلس بود که به محض دریافت فرمان شاه مبنی بر انتقال مجلس از برلین به براندنبرگ

مطیعانه مجلس را ترک کردند. مقاله چنین آغاز می‌شود:

«دولت پفونل یک "سوءتفاهم" بود؛ دولت براندنبورگ معنای واقعی آن است.

دولت پفونل فهرست مطالب بود؛ دولت براندنبورگ خود مطلب است...»

و خود مطلب چیست؟ مارکس با استفاده از سخنان شاه که در خطابه‌ی گفته بود: «یا

براندنبورگ در مجلس و یا مجلس در براندنبورگ» می‌نویسد:

«براندنبورگ در مجلس؛ مجلس در براندنبورگ!»

تعبیر این گفته‌ی شاه چیست؟

«بازداشتگاه در مجلس؛ مجلس در بازداشتگاه.»

به دنبال آن مارکس با نقل مثال‌های پرشمار تاریخی از انقلاب‌های بزرگ انگلستان و

فرانسه، شرایط آن دوره‌ی آلمان را در چارچوب تاریخی و سرنوشت‌ساز آن قرار داده و

می‌نویسد:

«سلطنت پروس به‌عنوان سلطنت مطلقه در رویارویی‌اش با مجلس، در

چارچوب حقوق خود عمل می‌کند. اما مجلس عملی خطا [برخلاف حقوق

خود] مرتکب می‌شود چرا که به‌عنوان مجلس مطلقه با سلطنت روبرو

نمی‌شود.»

مارکس پس از روشن کردنِ عریان و بی‌پیرایه‌ی شرایط دو طرف دعوا، وظایف مجلس

را، مجلسی که نه نتیجه‌ی «قانون» بلکه ثمره‌ی انقلاب مردم است، چنین می‌بیند:

«مجلس قبل از هرچیز می‌بایست وزیران را به‌عنوان خائن، خائن به حاکمیت

مردم، دستگیر می‌کرد. می‌بایست همه مقاماتی را که از هر فرمانی جز فرمان

مجلس اطاعت می‌کردند، یاغی اعلام می‌کرد و محکوم می‌ساخت.» (جلد ۸،

ص. ۱۵)

مارکس پس از انتقاد به ضعف سیاسی مجلس که چنین عمل نکرد، دلایل این ضعف را در

ماهیت بورژوازی مسلط بر مجلس می‌بیند و می‌نویسد:

«بورژوازی بسیار مایل بود که سلطنت فئودالی را به طریقی دوستانه به سلطنت

بورژوازی تبدیل کند. بورژوازی بسیار مایل بود که پس از محروم کردن جناح فتودالی از عناوین و مناصب نظامی اش، عناوینی که غرور مدتی و بورژوازی اش را جریحه دار می‌کند، و پس از حذف حقوق فتودالی آن‌ها که شیوه‌ی مالکیت بورژوازی اش را نقض می‌کنند، با این جناح متحد شود تا به اتفاق آن مردم را به بردگی کشند. اما بوروکراسی کهن که تاکنون آموزگار مستبدي برای بورژوازی بوده است نمی‌خواهد به مقام نوکر او تنزل پیدا کند. جناح فتودالی نمی‌خواهد نشان‌های تشخص و مناقع خود را در قربانگاه بورژوازی بسوزاند.» (همانجا)

دلیل امتناع سلطنت در تن دادن به خواست‌های بورژوازی این بود که جامعه‌ی فتودالی زمینه‌ی اجتماعی مناسب و واقعی آن است، در حالی که جامعه‌ی بورژوازی زمینه‌ی مصنوعی و بیگانه برای او است، جامعه‌ی که سلطنت را فقط در حال پژمردن تحمل می‌کند. در نتیجه:

«پاسخ سلطنت به انقلاب نیم‌بند بورژوازی، ضدانقلاب تمام‌عیاری بود، و با فریاد کشیدن بر سر بورژوازی که: [با] براندن‌بورگ در مجلس، [با] مجلس در براندن‌بورگ، بار دیگر او را به دامان انقلاب، به دامان مردم راند.» (ص. ۱۶)

و سرنوشت این رویدادها چگونه رقم خواهد خورد؟

«پی‌آمد رویدادها در برلین هرچه باشد، معضلی [واقعی] این است: یا شاه یا مردم...»

ممکن است ناچار باشیم درس سختی فراگیریم، اما این کلاین آمادگی برای انقلابی کامل است.» (همانجا)

درواقع مارکس پیروزی مردم را قطعی نمی‌داند اما برای درسی که مردم از این تجربه می‌آموزند اهمیت زیادی قائل است. در ادامه‌ی مقاله، مارکس با تمام قوا مجلس را تشویق می‌کند که براندن‌بورگ و افسرانی را که از او فرمان می‌برند خائن اعلام کند و به دنبال آن پیشنهادی عملی مطرح می‌کند: نافرمانی مدنی به صورت نپرداختن مالیات. به نظر مارکس ارتجاع را باید با روش بورژوازی از پای درآورد و آن هم به گرسنگی کشاندن آن است. و راه آن چیست؟ خودداری از پرداخت مالیات. (جلد ۸، ص. ۱۸)

شب ۱۲ نوامبر «نویه راینیشه تسایتونگ» به دلیل بحرانی بودن شرایط، شماره ویژه‌ی چاپ کرده که در آن به خوانندگان خبر می‌داد که مجلس تصمیمات زیر را گرفته است: ۱- این که ژنرال براندنبورگ خائن اعلام شود؛ ۲- ملیشیا‌ی شهری اسلحه خود را زمین نگذارد و اگر لازم باشد زور را با زور پاسخ دهد؛ و ۳- هر افسری که فرمان آتش گشودن به روی مردم دهد خائن اعلام شود.

به دنبال این خبر، مارکس از مردم درخواست می‌کند: «چون مجلس ملی، براندنبورگ را خائن به کشور اعلام کرده است تعهد پرداخت مالیات به دولت خود به خود الغا می‌شود... بنابراین وظیفه‌ی هر شهروندی خودداری از پرداخت مالیات خواهد بود.» (همانجا، صص. ۲۰-۲۱)

در بخش دوم مقاله «ضدانقلاب در برلین» که روز بعد چاپ شد، علاوه بر عدم پرداخت مالیات، مارکس از مردم می‌خواهد چه با نفرت و چه با اسلحه با تمام قوا به کمک مجلس بشتابند.

روز ۱۵ نوامبر، مجلس ملی که از رفتن به براندنبورگ خودداری کرده بود و جلسات خود را در جاهای مختلف شهر برلین برگزار می‌کرد، از مردم خواست که از تاریخ ۱۷ نوامبر به دولت مالیات نپردازند. تاکتیک نافرمانی مدنی و خودداری از پرداخت مالیات نه تنها پایه‌های اقتصادی ضدانقلاب را تضعیف می‌کرد بلکه بخش‌های وسیعی از مردم را در رویارویی با ارتجاع بسیج کرده و ارتش انقلاب را می‌گستراند.

در برابر تاکتیک‌های انقلاب، ضدانقلاب بی‌کار ننشست. روز ۱۱ نوامبر سربازان از ورود نمایندگان مجلس به محل نشست‌های آن جلوگیری کردند. سپس فرمانی مبنی بر خلع سلاح و انحلال گارد شهری برلین صادر و در شهر حالت فوق‌العاده اعلام شد. مارکس این تاکتیک‌ها را خیانت دیگری به مردم خواند و در شماره‌ی ۱۵ نوامبر روزنامه اعلام کرد:

«جایگاه مجلس ملی میان مردم است نه در محدوده‌ی این یا آن چهار دیوار سنگی.»

مجلس در نشست ۱۳ نوامبر خود که در سالن مشق تیراندازی برلین برگزار شد گزارش کمیسیون ویژه تحقیق (همانجا، ص. ۲۵) که دولت براندنبورگ را خائن به مملکت تشخیص می‌داد به تصویب رساند و قرار شد این تصمیم را به دادستان کل اعلام کند. به ابتکار مارکس - که اکنون شخصیت اصلی رهبری‌کننده مبارزه علیه ضدانقلاب در

ایالت راین شده بود. «جامعه‌ی دموکراتیک» و «مجمع کارگران» نشست‌های عمومی در کلن و حومه‌ی آن برپا کردند. در گردهمایی ۱۱ نوامبر آیزرهایل، بیانیه‌ی خطاب به مجلس ملی برلین تدوین شد که در آن از نمایندگان خواسته می‌شد در برابر فرمان شاه مقاومت کنند. این بیانیه تا روز بعد به امضای ۷۰۰۰ نفر رسید. گردهمایی خود را ارگان مقاومت اعلام کرد و روز ۱۳ نوامبر کمیته‌ی ۲۵ نفری را برگزید که همه‌ی نیروهای دموکرات و کمونیست در آن شرکت داشتند. پایه‌های اجتماعی این کمیته از «کمیته‌ی امنیت عمومی» که در ماه سپتامبر تشکیل شده بود به مراتب وسیع‌تر بود. علاوه بر کارگران و خرده‌بورژوازی برخی افراد پیشرو بورژوازی نیز در آن شرکت داشتند.^{۵۶}

وظیفه‌ی این کمیته بسیج تمام نیروها علیه ارتجاع بود. مسئله‌ی حیاتی، اکنون مسلح کردن مردم بود. در نشست ۱۱ نوامبر آیزرهایل از شورای شهر خواسته شده بود اسلحه مصادره شده در ماه سپتامبر را فوراً به مردم برگرداند. شورای شهر به این درخواست پاسخ نداد. «جامعه‌ی دموکراتیک» برای سازماندهی مجدد گارد شهری دست به اقداماتی زد و «مجمع کارگران» جوخه‌های چاپک‌سوار خود را به وجود آورد. بخش توزیع «نوبه راییشه تسایتونگ» آمادگی خود را برای جمع‌آوری کمک‌های مالی مردم برای این فعالیت‌ها اعلام کرد. ۱۲ نوامبر «جامعه‌ی دموکراتیک» بیانیه‌ی خطاب به سربازان پادگان کلن به تصویب رساند که در آن خواسته می‌شد آلت دست ارتجاع نشوند.

شماره ۱۵ نوامبر روزنامه با عنوان درشت «میهن در خطر است» منتشر شد. سپس خبر گردهمایی جمعی از اعضای نیروی زمینی و نیروهای ذخیره چاپ شده بود. این نشست طی بیانیه‌ی از مجلس برلین خواست تا «از ارتش بخواهد چون سال ۱۸۱۳ که برای شکست دشمن خارجی به پا خاست، اکنون نیز برای درهم شکستن دشمن داخلی به پا خیزد.»

«جامعه‌ی دموکراتیک» و «مجمع کارگران» برای دعوت دهقانان به شرکت در مبارزه، نمایندگان به روستاهای اطراف فرستادند. مارکس می‌کوشید تا فعالیت نیروهای ترقی‌خواه شهر کلن را با نیروهای دموکرات دیگر شهرها و شهرک‌های ایالت راین هماهنگ کند. در نامه‌ی که به لاسال - که در مبارزات شهر دوسلدورف نقش ارزنده‌ی بازی کرده بود - نوشت پیشنهاد کرد مردم دوسلدورف دست به اقدامات زیر بزنند: ۱- خودداری از پرداخت هر نوع مالیات؛ ۲- فرستادن گروه‌های داوطلب به برلین؛ و ۳- فرستادن کمک مالی به کمیته‌ی مرکزی دموکراتیک در برلین.^{۵۷}

اقدام سیاسی دیگر، انتشار بیانیه‌ی از سوی «کمیته‌ی دموکراتیک منطقه‌ی» به امضای مارکس و شنایدر به تاریخ ۱۴ نوامبر بود که در آن از همه‌ی سازمان‌های دموکراتیک در ایالت راین می‌خواست گردهمایی‌های عمومی برگزار کنند و از مردم ایالت بخواهند که از پرداخت مالیات خودداری کنند. از آن‌جا که عدم پرداخت مالیات هنوز به تصویب مجلس نرسیده بود، مارکس عقیده داشت که مردم علیه مأمورین جمع‌آوری مالیات دست به خشونت نزنند. این درخواست در شماری از شهرها و شهرک‌ها با استقبال مردم روبه‌رو شد.^{۵۸}

گزارش‌های رسیده از ایالت ساکسونی، سیلزی و وستفالی نیز حاکی از وجود جوشش انقلابی بود. با این همه، جنبش هنوز شکل غیرسازمان‌یافته و خودانگیخته داشت. هماهنگ ساختن مراکز مختلف مقاومت و تبدیل آن به حرکتی پرتوان و سراسری می‌بایست از سوی مجلس ملی تقویت می‌شد.

مارکس در این روزهای بحرانی با پیک و از طریق اعضای «مجمع کارگران» رابطه‌ی نزدیکی با نمایندگان جناح چپ مجلس داشت و در بیانیه‌ها و مقاله‌های خود مردم را تشویق می‌کرد به این نمایندگان کمک مادی و معنوی کنند.

سرانجام به دلیل حمایت مردم از اقدام به عدم پرداخت مالیات، مجلس ملی روز هفدهم نوامبر لایحه‌ی مربوطه را به تصویب رساند و در این هنگام «نویه رایتیشه تسایونگ» در شماره‌ی همان روز خود اعلام کرد:

«از امروز پرداخت مالیات ممنوع!!! پرداخت مالیات خیانت محسوب می‌شود. نخستین وظیفه‌ی مردم خودداری از پرداخت مالیات است.»

جلد ۸، ص. ۳۶

پس از تصویب لایحه توسط مجلس، مارکس مقاومت مسلحانه را در برابر مأموران جمع‌آوری مالیات درست می‌دانست. به سخن دیگر اگر مردم تا حال با سلاح نقد با دولت روبه‌رو شده بودند، اکنون نقد آنها از دولت می‌بایست مسلحانه باشد. ابتکار دست‌زدن به این کار باز هم به عهده‌ی مارکس افتاد. بیانیه‌ی از سوی «کمیته‌ی دموکراتیک منطقه‌ی» با امضای مارکس، شنایدر و شاپر انتشار یافت که از مردم می‌خواست:

«۱- در برابر جمع‌آوری مالیات با تمام وسایل ممکن مقاومت کنند؛ ۲- برای

عقب راندن دشمن دست به سازماندهی گروه‌های داوطلب بزنند؛ و ۳-

«کمیته‌های امنیت عمومی» را برای مقاومت در برابر مقاماتی که از تصمیمات

مجلس سرپیچی می‌کنند تشکیل دهند.» (جلد ۸، ص. ۴۱)

مقامات ضدانقلابی شهر در رویارویی با فعالیت‌های مارکس، پس از انتشار اولین بیانیه مبنی بر عدم پرداخت مالیات او را مورد پیگرد قرار دادند. روز ۱۴ نوامبر مردم شهر آگاه شدند که قرار است مارکس دستگیر شود. جمعیت چشمگیری بیرون دادگاه جمع شدند. زوایفل دادستان عالی کلن به اطلاع وزارت دادگستری رساند که در صورت دستگیری مارکس جمعیت دست به حمله خواهد زد. از این رو مقامات از دستگیری او خودداری کردند. وقتی مارکس از دادگاه بیرون آمد، جمعیت ضمن ابراز احساسات او را به آزرهال برد. در آنجا مارکس ضمن سخنرانی کوتاهی برای جمعیت از ابراز احساسات آن‌ها تشکر کرد.

با انتشار دومین بیانیه‌ی «کمیته‌ی دموکراتیک منطقه‌ی» مبنی بر مقاومت مسلحانه، نماینده‌ی دولت پروس در کلن به وزیر کشور نوشت که اگر مارکس، شنایدر و شاپر - امضاکنندگان بیانیه - دستگیر شوند، «عناصر اصلی ایجاد مزاحمت» از میان برداشته خواهند شد.

در این میان مجلس فرانکفورت روز ۲۰ نوامبر، بر خلاف مجلس برلین منع پرداخت مالیات را غیرقانونی اعلام کرد. مارکس در مقاله ۲۳ نوامبر روزنامه زیر عنوان «مجلس فرانکفورت»، ضمن محکوم کردن این اقدام مجلس نوشت:

«فرانکفورت به برلین منتقل شده و برلین به فرانکفورت. پارلمان آلمان در برلین است و پارلمان پروس در فرانکفورت. پارلمان پروس آلمانی شده و پارلمان آلمان، براندنبورگی-پروسی. پروس قرار بود در آلمان ادغام شود، اکنون پارلمان آلمان در فرانکفورت می‌خواهد آلمان را در پروس ادغام کند.» (جلد ۸، ص. ۵۱)

در روز ۲۱ نوامبر بیانیه‌ی خطاب به دموکرات‌های ایالت راین به امضای مارکس، شاپر و شنایدر در روزنامه انتشار یافت که در آن هشدار داده می‌شد که دولت در صدد برقراری حالت فوق‌العاده است و از مردم می‌خواست که:

«امید آنها را به یأس بدل کنیم. صرفنظر از آن که چه روی دهد خونسردی خود را حفظ کنیم.» (ص. ۴۶)

کمیته‌ی دموکراتیک نمایندگان را به دادستانی فرستاد تا دلیل شایعه‌ی دستگیری‌ها را جویا شوند. پاسخ مقامات دولتی در آن شرایط پرتنش این بود که به پیگرد قانونی اکتفا خواهند کرد اما امکان دستگیری مارکس را رد نکردند. از این‌رو مارکس در شرایطی فعالیت می‌کرد که هر لحظه امکان دستگیری‌اش می‌رفت. با وجود این، مارکس با تمام قوا بر دیدگاه‌ها و مواضع خود پای فشرده. شعار «هیچ مالیاتی را نپردازیم» از روز ۱۹ نوامبر با حروف درشت بالای صفحه‌ی اول روزنامه چاپ می‌شد - و چاپ آن تا ۱۷ دسامبر ادامه پیدا کرد.

کنگره‌ی دوم دموکراتیک منطقه‌ی، نشست‌های خود را از ۲۳ نوامبر آغاز کرد. در این نشست‌ها، بیانیه‌ها و سیاست‌های اتخاذشده از سوی کمیته مرکزی (مارکس و شنایدر) از سوی کنگره تصویب شد.

به رغم تمام این کوشش‌ها مقاومت مردم نتوانست شکل سراسری و قدرتمندی به خود گیرد. اکثریت اعضای مجلس برای مبارزه با عملیات دولت ضدانقلابی براندنبرگ به تاکتیک مقاومت منفی در چارچوب قانون متوسل شدند. این نوع مقاومت، محدود به نافرمانی از دستورات دولت از جمله سرپیچی از انتقال مجلس از برلین به براندنبرگ بود. مجلس برلین در ابتدا حتی از دست زدن به مقاومت منفی فعال هم ترس داشت و پس از امروز و فردا کردن فراوان بالاخره تصمیم گرفت از مردم بخواهد از پرداخت مالیات خودداری کنند. «نویه راینیشه تسایتونگ» تنها راه مقاومت در برابر ضدانقلاب را مسلح شدن مردم می‌دانست. حتی نمایندگان چپ مجلس حاضر به پذیرش چنین پیشنهادی نبودند.

دولت که از ۱۰ نوامبر نیروهای ژنرال رانگل را به برلین فراخوانده بود، در برابر مقاومت منفی مجلس و مردم، حالت فوق‌العاده اعلام کرد و با اقدام به دستگیری نمایندگان و مردم و ایجاد رعب و وحشت از ادامه‌ی کار مجلس در برلین جلوگیری کرد و سرانجام در ۵ دسامبر دو فرمان از سوی شاه صادر شد. فرمان اول حکم انحلال مجلس بود که ضمن آن به مردم قول داده می‌شد مجلس دیگری در فوریه‌ی ۱۸۴۹ انتخاب می‌شود. فرمان دوم مبنی بر انتشار قانون اساسی شاهانه‌ی بود که مجلس مؤسسان هیچ دخالتی در تدوین آن نداشت. این دو اقدام آخرین قدم‌ها در تکمیل کودتای ضدانقلاب بود.

طبق قانون اساسی شاه‌ساخته، قوه مقننه از دو مجلس تشکیل می‌شد، یکی مجلس «اعیان» مرکب از اشراف و ثروتمندان؛ دیگری مجلس «عوام» که طبق مقررات انتخابات آن، اکثر کارگران از حق رأی دادن محروم می‌شدند. طبق این قانون اساسی در صورت

«وقوع جنگ» یا «ناآرامی»، آزادی‌های فردی، آزادی مطبوعات و تجمعات و تشکیل گروه ممنوع می‌شد. از سوی دیگر اختیارات وسیعی به شاه داده می‌شد، از جمله انحلال مجالس، انتخاب وزرا و اعلام جنگ و صلح. قدرت اجرایی به‌طورکلی در دست شاه می‌ماند و در قوه مقننه با مجلس شریک می‌شد. حق تجدیدنظر در قانون اساسی هم در دست شاه بود. جالب این‌جا بود که در فرمان گفته می‌شد که همه‌ی این تمهیدات صرفاً «به خاطر محافظت از آزادی بحث و گفت‌وگوی نمایندگان از حرکت‌های آنارشستی در پایتخت و اثرات تروریستی آن بر نمایندگان» اتخاذ شده است!! (جلد ۸، ص. ۵۵۴)

در مقاله‌ی کوتاه شماره‌ی فوق‌العاده ۷ دسامبر روزنامه، مارکس به «تئوری سازش» کمپهاوزن-هانسمن و نقش آن در شکست انقلاب اشاره می‌کند. طبق این تئوری، نمایندگان مجلس بر اساس حاکمیت رأی‌دهندگان، حق تدوین قانون اساسی را به‌طور مستقل نداشتند بلکه می‌بایست این کار را در «توافق و سازش با شاه» انجام می‌دادند. این تئوری به اکثریت لیبرال مجلس اجازه داد از حق حاکمیت مردم دست بکشد و به ضدانقلاب فرصت دهند کار را به آن‌جا کشاند که قدرت مطلقه‌ی شاه دوباره حاکم شود. مارکس و انگلس در همان مقالات اول روزنامه، مجلس را «مجلس سازش» و نمایندگان لیبرالی را «سازشکاران» خوانده بودند و هشدار دادند که شاه صرفاً به‌عنوان پوششی برای قدرت‌گیری ضدانقلاب عمل و بالاخره مجلس را منحل خواهد کرد. (جلد ۸، ص. ۱۳۴)

از نظر مارکس انحلال مجلس در ۵ دسامبر به معنای شکست کامل انقلاب ماه مارس بود.

در مقاله‌ی کوتاه دیگری زیر عنوان «کودتای ضدانقلاب» که ۸ دسامبر چاپ شد، مارکس می‌نویسد:

«مجلس ملی منحل شد؛ نمایندگان مردم «به لطف پرودگار» پراکنده شدند... مجلس ملی اکنون محصول بزدلی و ضعف مزمن خود را درو می‌کند. مجلس ماه‌ها اجازه داد توطئه علیه مردم بدون مزاحمت ادامه یابد و قدرتمند شود تا این که خود نخستین قربانی آن گردید. مردم نیز رنج گناهان خود را می‌کشند، گناهایی که به دلیل بزرگواری یا شاید حماقت‌شان در ماه مارس و باز هم در ماه آوریل و مه به خاطر به‌اصطلاح مقاومت منفی‌شان مرتکب

شدند. مردم اکنون درسی آموخته‌اند که شاید در آینده از آن استفاده کنند...» (جلد ۸، ص. ۱۳۵)

به دنبال شکست انقلاب، مارکس طی سلسله مقالات پراهمیتی زیر عنوان «بورژوازی و ضدانقلاب» که در شماره‌های ۱۰، ۱۵، ۱۶ و ۳۱ دسامبر روزنامه چاپ شد، مسیر انقلاب را قدم به قدم می‌شکافتد و نقاط ضعف و قدرت آن را نشان می‌دهد. هدف اصلی مقاله نشان دادن نقش بورژوازی آلمان در شکست انقلاب است؛ خیانت کمپاوزن در برگرداندن ولیعهد پروس به برلین که از ترس انقلاب به انگلستان فرار کرده بود؛ دعوت ولیعهد به مجلس و وانمود کردن فرار او به عنوان مسافرتی عادی؛ تبدیل انتخابات مستقیم به انتخابات غیرمستقیم (تا بتواند اکثریت کرسی‌های مجلس را از نمایندگان بورژوازی پر کند)؛ دست زدن به قوانین جزایی رژیم پیشین؛ آزاد گذاشتن فعالیت‌های شخصیت‌های رژیم پیشین؛ ادامه‌ی جنگ با لهستان برای سرکوب مردم آن کشور؛ ادامه‌ی جنگ با دانمارک تا هم حس میهن‌پرستی جوانان به نفع خود برانگیخته شود، هم از ژنرال رانگل قهرمان بسازد و هم در انتها قرارداد ننگینی با دانمارک ببندد. به نظر مارکس جنگ علیه لهستان و شکست آن کشور در واقع به معنای شکست ایتالیا، شکست مردم وین و پیروزی تزار روس بود و این‌ها همه زیر سرپرستی کمپاوزن صورت گرفت. مارکس قبلاً - هنگام استعفای کمپاوزن در ماه ژوئن - اعلام کرده بود که «او ارتجاع موردنظر بورژوازی را کاشته است، اما ارتجاع موردنظر اشرافیت و استبداد مطلقه را درو خواهد کرد.» (جلد ۷، ص. ۱۰۸)

پس از برشمردن خیانت‌های کمپاوزن و هانسمن، مارکس می‌نویسد:

«اما نباید دچار این خطا شد و چنین تصمیمات تاریخی - جهانی پراهمیتی را به عناصر حقیری چون کمپاوزن و هانسمن نسبت داد. این دو چیزی جز سخنگوی یک طبقه نبودند. لحن کلام و عمل‌شان صرفاً بازتاب رسمی طبقه‌ی بود که آنان را وارد صحنه کرده بود. آن‌ها صرفاً [نمایندگان] بورژوازی بزرگ در صحنه‌ی سیاست بودند... اپوزیسیون لیبرال به خاطر پشت پا زدن به اصولش، پس از انقلاب ماه مارس ملامت شده است. این یک برداشت نادرست است.» (همان‌جا، ص. ۱۵۸)

به سخن دیگر اتفاقاً بورژوازی بزرگ در خیانت به مردم از اصول خود پیروی کرد. در ادامه‌ی مقاله مارکس نشان می‌دهد که زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌دارانی که در مجلس فتوای نمایندگی می‌شدند چگونه با پیشرفت صنعت، تجارت و کشاورزی، هم

پولدارتر و هم تحصیل کرده‌تر شدند و تفاوت طبقاتی میان آن‌ها از بین رفت و اشرافیت، خود تبدیل به تجار بزرگ پشم، شراب و چغندر قند شد. بورژوازی نیز خواهان سهم خود از قدرت سیاسی بود، سهمی که با قدرت اقتصادی‌اش خوانایی داشته باشد. بورژوازی خواهان آزادی برای بیان منافع خود بود که نام آن را «آزادی مطبوعات» گذاشت؛ خواهان آزادی تشکیل انجمن با همکاران خود بود، نام آن را «آزادی تجمع» گذاشت؛ و خواهان آزادی مذاهب بود چرا که آزادی رقابت را می‌خواست.

بورژوازی، پیش از انقلاب ۱۸۴۸ در حال رسیدن به این اهداف بود. از یک سو دولت دچار مشکلات مالی بود و گرچه تمام کوشش خود را به کار برد تا از انحلال مجلس فتوئالی جلوگیری کند اما ناگزیر دست کمک به سوی بورژوازی دراز کرد. اشرافیت در سراسر اروپا به خاطر نیاز به پول به چنین سرنوشتی دچار شد. نخستین عمل تاریخی در این مسیر «آزادی سرف‌ها» و عمل دوم آن برقراری سلطنت مشروطه بود.

بورژوازی لیبرال در مجلس فتوئالی اپوزیسیون نظام سیاسی می‌بود که با منافع‌اش خوانایی نداشت و برای رویارویی با دربار ناچار بود دست به دامان مردم شود. بورژوازی ممکن است به‌راستی بر این تصور باشد که این کار را به خاطر مردم انجام داده است چرا که شعار او حقوق مردم و آزادی برای مردم بود.

مارکس سپس ترکیب نمایندگان مجلس ملی را از لحاظ مناطق مختلف آلمان و حرفه و شغل آنان تشریح می‌کند و نشان می‌دهد که منطقه‌ی صنعتی راین و سیلزی بیشترین نمایندگان را به مجلس فرستاده است. قدرت‌گیری بورژوازی و سازش او با ارتجاع، بر خلاف تمایلش نه با مسالمت بلکه از رهگذر انقلاب انجام شد؛ انقلابی که مردم انجام دادند. اما از سوی دیگر سلطنت پوششی آسمانی برای منافع دنیوی بورژوازی بود. پس بی‌جهت نبود که بورژوازی خواهان سلطنت مشروطه بود.

مارکس ضعف کمپهاوزن را در برخورد دوگانه‌ی بورژوازی می‌بیند: از یک سو نیاز به مردم برای رویارویی با ارتجاع پیش‌سرمایه‌داری، و از سوی دیگر نیاز به سلطنت به عنوان پوششی برای حفظ منافع خود و سپری در برابر خطر توده‌های کارگر و زحمتکش. به نظر مارکس انقلاب ماه مارس را نباید با انقلاب ۱۶۴۸ انگلستان یا انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه اشتباه گرفت:

«در ۱۶۴۸، بورژوازی [انگلستان] با اشرافیت مدرن علیه سلطنت، اشرافیت زمین‌دار و کلیسای رسمی متحد بود. در ۱۷۸۹، بورژوازی [فرانسه] با مردم علیه سلطنت، اشرافیت و کلیسای رسمی متحد بود... هر دو انقلاب نه تنها از